بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 29 اردیبهشت 1395.

بحث سر مفهوم وصف بود. عرض شد دلیلی برای ثبوت مفهوم وصف وجود ندارد. برخی به بعضی از کلمات علما تمسّک جسته اند برای اینکه بگویند ارتکازا علما برای وصف مفهوم فهمیده اند. لازمه بعضی از کلمات آقایان درک ارتکازی مفهوم است. پس بنابر این ما از اینجا می فهمیم که جمله وصفیه ظهور در مفهوم دارد. خب از یک سری کلمات این لازمه را گرفته اند. یکی اینکه گفته اند اگر گفتیم اکرم العلماء الطوال روشن است که این دلیلبه وجوب اکرام علماء قصار کاری ندارد. یعنی این دلیل تخصیص می زند وجوب اکرام را به وجوب اکرام علماء طوال. تخصیص زدنش با مفهوم وصف فقط سازگار است. با انکار مفهوم وصف نمی توانیم تخصیص را در این جمله توجیه کنیم. عرض شد بعضی ها در پاسخ گفته اند که اینجا تخصیص به ملاحظه شخص الحکم هست. و مفهوم انتفاع سنخ الحکم هست. پس از این عبارت مفهوم استفاده نمی شود. ما عرض می کردیم این مطلبی که آقایان می فرمودند مطلب درستی است ولی ابهام دار است یک مقداری باید ابهام آن برطرف شود بنابر بعضی از محتملات آن مطلب نادرست است و بنابر بعضی از محتملاتش مطلب درست است. آن این است که اگر مراد آقایان این است که ما در وراء این دلیل اثباتی یک حکم ثبوتی داریم این دلیل ما می خواهد بیان کند که آن حکم ثبوتی فقط در مورد علماء طوال وجود دارد. نه در مورد علماء قصار. اگر مراد این است که تخصیص یک حکم خاصی که در مقام ثبوت آن حکم تحقق دارد. اگر مراد این است نه ما هیچ همچین چیزی را دلیل نداریم و شاهدش هم در مسدله مفهوم لقب که آقایان می گویند تخصیص شخص الحکم که می زند، اگر گفتیم زیدٌ واجب الاکرام این معنایش این نیست که یک وجوب اکرامی جعل شده است روی عنوان زیدیت. یا ملاک وجوب اکرام اختصاص به زید داشته است. ممکن است ثبوتا جعلی که شارع کرده است روی عالم بوده است و زید بماهو مصداق من مصادیق العالم وجوب اکرام به آن تعلق گرفته است. این ما دلیلی نداریم هم ملاکش ممکن است ملاک عامی باشد و هم جعل آن ممکن است جعل عامی باشد. مرادش یعنی جعل یک جعل عمومی شارع کرده باشد. شارع آن موقعی که اعتبار وجوب کرده باشد اکرم العلما جعل کرده باشد. قانون شرعی اکرام علما باشد. خب حالا با توجه به این قانون آمده است و از امام صادق علیه السلام سؤال می کند که أفیونس بن عبد الرحمن ثقهٌ؟ آیا من از یونس بن عبد الرحمن تقلید بکنم قول او را اخذ بکنم. امام علیه السلام می گوید بله. آن کبری کلی که شارع جعل کرده است این است که یجوز اخذ معالم الدین من الثقه. این یونس بن عبد الرحمن مصداقی از مصادیق این کبری است. و هیچ این دلیل شاهد بر این نیست که یونس بن عبد الرحمن خصوصیتی در ثبوت حکم داشته است. مصداقی از مصادیق یک عنوان عام است. البته به یک معنا ما می توانیم این مطلب را قائل شویم. آن این است که جعل ولو روی عنوان کلی برود، به عدد افراد آن موضوع منحل می شود. یجوز اخذ معالم الدین من الثقه به عدد افراد ثقه حکم منحل می شود یعنی یجوز اخذ معالم الدین من هذا الثقه، من هذا الثقه، اگر هزار تا ثقه داشته باشیم هزار تا حکم وجود دارد که این هزار تا، هزار اراده واقعی وجود دارد که این هزار اراده را با یک ابراز و با یک جعل و انشاء همه را ایجاد کردیم و ابراز کردیم. این درست است که حکم به عدد افراد منحل می شود اگر مرادتان از شخص الحکم آن قطعه ای ازحکم هست که مربوط به آن حکم انحلال یافته حکم تقطیع شده مراد حکم تقطیع شده باشد بله حکم تقطیع شده اختصاص دارد به عالم به یونس بن عبد الرحمن مثلا در آنجا عالم طوال امثال اینها. ولی آن در واقع معنایش این است که مقداری از آن حکم را که ما بیان کردیم عالم طوال است. این ملازم است با عرض ما که تخصیص شخص الحکم یعنی اینکه مقداری از آ« حکم بیان شده است و نسبت به اینکه حکم در غیر آن مورد چه هست سکوت هست.و در این در مواردی هست که آن حکم ما به نحو استغراقی باشد. حالا چه شرط به اصطلاح متعلّق حکم چه موضوع حکم هر کدام که به نحو استغراقی اخذ شود حکم به ملاحظه او منحل می شود و لازمه انحلال به عدد افراد آن شیئی که نسبت به او انحلال پیدا می کند حکم مکتثر می شود خب بله نسبت به او می توانیم بگوییم که حکم تخصیص یافته است ولی این با عرض ما که می خواهیم بگوییم که ما علمای طوال را وجوب اکرامش را بیان کردیم نسبت به وجوب اکرام علمای قصار ساکت هستیم ملازم است تفاوت خاصی بین این دو حرف نیست.

سؤال:

پاسخ: نه ما در مقام ثبوت در حکم انحلال یافته وجود دارد. یعنی آن مقداری که ما از حکم را بیان کردیم حکم وجوب اکرام علمای طوال است. ممکن است علمای غیر طوال هم وجوب اکرام داشته باشند.

سؤال:

پاسخ: معنای شخص الحکم یعین آن مقداری را که ما بیان کردیم وجوب اکرام علمای طوال است. در مقام ثبوت یعنی حکم انحلال یافته نه حکمی که جعل کرده است.

سؤال:

پاسخ: خب بله. هر حکمی که جعل می شودحکم جعلی است. یعنی ببینید ما سه مرحله حکم داریم یک مرحله حکم فرض کنید می گوییم وجب اکرام العلما. خب شما ممکن است این وجب اکرام العلما یک وجب اکرام فقها را هم گفته باشید وجب اکرام سایر انسان ها را هم گفته باشید یعنی ما اگر می گوییم علما که اینجا قید، علمای عدول مثلا اگر قید بخورد، علمای عدول یک موقعی حکمی که ثبوتا جعل می شود یک وجوب روی اکرام علما به طور مطلق ممکن است رفته باشد. ممکن است وجوب های عدیده ای ما در نظر می گیریم بگوییم یک وجوب رفته است روی اکرام علمای عدو لو یک وجوب رفته است روی اکرام علما. آقایان که می خواهند بگویند تخصیص شخص الحکم است می گویند که این وجوب خاصی که در مقام ثبوت جعل شده است همان جعل کلی آن جعل کلی مخصوص علمای عدول است. ولی ممکن است یک وجوب دیگری روی اکرام علما به طور مطلق رفته باشد. بنابر این از آن مفهوم استفاده نمی شود. عرض ما این است که این معنا هم استفاده نمی شود که در مقام ثبوت آن جعلی که شارع کرده است آن جعل روی اکرا علمای عدول رفته باشد. ممکن است جعل ثبوتی روی اکرام مطلق علما باشد. ولی شارع قسمتی از آن جعل را فقط خواسته است بیان کند. چون آن جعل انحلالی است. انحلالی که شد هر قسمتی از قسمت هایش به دیگری ربطی ندارد. اراده های عدیده دارد. به عدد افراد علما اراده دارد. شارع قسمتی از آن جعل را خواسته است که بیان کند و بیشتر از آن را نخواسته است. شما می خواهید بگویید که مراد از حکم شخصی آن حکم های انحلال یافته است. آن حکم هایی که در مقام واقع و در مقام لُب و در مقام اراده آن حکم ها عدیده است. آن قطعه ای از حکم را که مربوط به علمای مثلا قصار هست علمای عدول هست آن را مرادتان این است آن را تخصیص می زند خب آن ملازم با این است که مقداری از حکم را که ما بیان می کنیم مقدار مربوط به علمای طوال است. ممکن است ثبوتا علمای طوالش هم وجوب اکرام داشته باشد و وجوب اکرامش هم به همان جعل وجوب اکرام طوال باشد نه به جعل دیگر. ولی به جهتی از جهات بیان نکرده باشد. ممکن است ملاک وجوب اکرام علمای قصار همان ملاکی باشد که در وجوب اکرام علمای طوال هست. ولی من نخواستم آ« مقدار را بیان کنم و این دلیل خاصی ما نداریم که حتما باید همه چیزها را انسان بیان کند. البته اینجا ممکن است این نکته را توجه فرمایید اینها در صورتی بود که جمله ای که ما مفهوم گیری از آن می خواهیم بکنیم یک جمله اخباری باشد. اگر جمله انشاءیه باشد اصلا شارع همینجا دارد می گوید اکرم العلما الطوال. دارد با همین انشاء می کند. اکرم العلماء الطوال درست است این حکمی که شارع جعل می کند اینجا اختصاص به علمای طوال پیدا می کند. چون انشاء وجوب بر علمای طوال کرده اس. اگر هم در متن واقع اراده نسبت به علمای قصار هم داشته باشد به هر حال حکم روی آن اراده نبرده است ولی بحث عمده این است که اگر ما انشاء کردیم انشاء خودش محقق حکم است. مقام ثبوت دیگری ندارد. مقام ثبوت آن همین انشاء هست. بنابر این وراء این حکمی که در مورد علمای طوال هست یک حکم دیگری نیست که آن را بخواهد تخصیص بزند. شارع حکمی را که دارد جعل می کند با همین دارد جعل می کند. خب علما طوال را رویش حکم برده است. روی علمای قصار حکم نبرده است. درست است این مطلب تخصیص شخص الحکم در اینجا به آن معنا درست است. یعنی این حکمی که شارع با این لفظش دارد انشاء می کند مربوط به علمای طوال است. ممکن است در مورد علمای قصار هم حکم دیگری جعل کرده باشد ولی باز هم این معنایش ان مطلبی که شهید صدر اینجا تعبیر می کنند که ملاک این مطلب تطابق بین مقام ثبوت و اثبات نیست. مرحوم شهید صدر اینجا حالا این را بعد عرض می کنم. ایشان می گوید که ملاک این تخصیص شخص الحکم و امثال اینها تطابق بین مقام ثبوت و اثبات است. مراد ایشان از مقام ثبوت آیا اراده لفظ مولا هست می گوید چون حکم را روی علمای طوال برده است پس اراده نفس الامری آن یعنی آن چیزی که محطّ مصلحت است محطّ اراده نفس الامری مولا است آن هم علمای طوال هست نه ممکن است شارع علمای قصار را هم ملاک در آن دیده باشد. ولی به خاطر تقیه ای جهتی امثال اینها حکم را در مورد او ثابت نکرده باشد. این همچین ظهوری ندارد دلیل که آن اراده ثبوتی که مولا دارد را در مورد علمای قصار نیست. بله بلکه نکته اصلی این است که آن چیزی که مابه القوام حکم نفس انشا است. خب انشاء که یک امری جزئی و شخصی است آن روی علمای طوال رفته است. روی علمای قصار نبرده است. این درست است ولی نه اینکه یک امر ثبوتی وجود دارد که ما از این امر اثباتی کشف می کنیم که آن مقام ثبوتش مضیّق بوده است. نه! این مقام اثبات مضیّق است و مضیّق بودنش هم واضح است. مضیّق بودنش هم واضح است یعنی هر دو یعنی هم اخبار و هم انشاء هر دو از این جهت مشترک هستند. اخبار، اخبار ما در یک دلیل محدودی است. اخبار من موسّع نیست. اخبار من فقط از وجوب اکرام علمای طوال است. عین همین هم در انشاء هست. انشاء من هم نسبت به وجوب اکرام علمای طوال هست. نسبت به علمای قصار انشاء وجوب نکردم. خب این بدیهی است و روشن است. با لفظ اکرم العلما الطوال نمی توانید شما وجوب اکرام علمای قصار را انشاء کرده باشید. هر لفظی صلاحیت بر انشاء هر چیزی که انسان دلش خواست که ندارد. در یک دایره محدودی الفاظ می توانند به وسیله آن انشاء شود از معانی به وسیله آنها از معانی اخبار شود. خب این یک مطلب واضحی است بدیهی است و خیلی روشن است.

سؤال:

پاسخ: به آن سبک آن اشکال وارد یعنی اشکال این است که ما همچین ظهوری نداریم. اصل تطابق بین مقام ثبوت و اثبات به آن معنا ما دلیل نداریم. نه همچین اصلی نداریم.

سؤال:

پاسخ: بله بله یعنی آن اراده ثبوتی. نه حکمی که ما به القوامش این شیء است مختص است ولی آن اراده که لبّ حکم مثلا آن باشد. اگر کسی بگوید که لبّ حکم آن اراده نفس الأمری مولا است. آن اراده نفس الأ»ری مولا اعم است اخص است امثال اینها نه ممکن است اراده نفس الامری مولا اعم بوده است ولی به خاطر جهتی حکم را بر طبق او نبرده است. حالا هل جهتی از جهاتی که می تواندم تصور باشد. حتی در این صورت هم بحث تطابق بین عالم ثبوت و اثبات به نظر تمام نمی رسد.

سؤال:

پاسخ: نه ایشان می گوید در عالم ثبوت آن چیزی که چون اثباتا قید دارد ثبوتا هم باید قید داشته باشد.

سؤال:

پاسخ: نه اینش که واضح است. تخصیص می خواهد بزند. آن که خب بالأخره منطوق قضیه است. می گوید اکرام علما بحث ایشان این است می گوید که تخصیص شخص الحکم. تخصیص یعنی اینکه یک حکمی در مورد غیر این وصف نیست. تخصیص مفهوم سلبی دارد.

سؤال:

پاسخ: ثبوتش نه نفی شخص الحکم. یعنی همین حکمی که همین اراده ای که شارع داشته است نسبت به علمای قصار نبوده است. ما م یگوییم نه ممکن است اراده اش نسبت به علمای قصار بوده است ولی بیان نکرده است. یعنی آیا واقعا هر چیزی که شارع در مقام واقع دارد باید بیان کند؟

سؤال:

پاسخ: نه ایشان می خواهد بگوید آن که تخصیص نیست. آن ثبوت حکم در این مراد است. ایشان می گوید در غیر این مراد نیست. تخصیص یعنی انتفاع حکم از دایره وصف. تخصیص یعنی نبودن حکم. در عالم ثبوت ممکن است اراده نفس الأمری مولا، ببینید من روی ملاک پیاده کنم راحت تر است. ممکن است ملاک حکم در اکرام علمای طوال و قصار هر دو باشد. ولی به خاطر تقیه شارع فعلا فقط اکرام علمای طوال را بیان می کند یا فقط آن را جعل می کند. من مثال می زدم می گفتم که ما می گوییم که انسان به دربار خلفای جور نباید برود. ممکن است حکم ثبوتی این باشد که اصلا رفتن به دربار خلفا اشکال دارد و مبغوض شارع است. ولی چرا قید جور را می آورد؟ به خاطر اینکه اگر می گفت که به دربار خلفا علی وجه الاطلاق آن درگیری پیدا می کرد با خلفا. آن چیزی که محط مصلحت هست ثبوتا مبغوضیت دخول ابواب سلاطین هست علی وجه الاطلاق. ولی ما قید زدیم چون تقیه بوده است اثباتا مانعی از جعل حکم به نحو عام بوده است، حکم را به نحو خاص جعل کردیم. گفتیم سلاطین جور ابوابش نباید رفت. این اشکالی دارد؟

سؤال:

پاسخ: نه آنکه تخصیص که شما دارید تعمیم را می گویید. این بیان شما این است که حکم در همه افراد خاص رفته است. تخصیص یعنی بیشتر رفته است. تخصیص یعنی تضیّق حکم است.

سؤال:

پاسخ: تضیّق یعنی حکم روی این دایره است بیشتر از این نیست.

سؤال:

پاسخ: ربی به تخصیص ندارد. تخصیص شخص الحکم نیست تعمیم شخص الحکم است. تعمیم شخص الحکم نسبت به تمام خاص است. بحث شهید صدر این نیست. بحثی که ما اینجا داریم. و آن چیزی که توهم مفهوم می شود این نیست. آخه ببینید چیزی هست توهم مفهوم شده است خیال کرده اند مفهوم، مفهو چیست؟ مفهوم انتفاع است دیگر. اینها می گویند انتفاع هست قبول است ولی انتفاع سنخ الحکم نیست انتفاع شخص الحکم است.

سؤال:

پاسخ: قید می زنیم یعنی بیشتر از آن نیست.

سؤال:

پاسخ: اخص آن خب وقتی حکم را ثابت کردید وقتی می گویید علما واجب الاکرام است یعنی همه علما دیگر. آن یک بحث دیگر است. در بحث اطلاق ایشان می گوید. بحث اطلاق این است که آن چیزی که اطلاقا هست ثبوتا هم حکم مطابق او است. آن یک چیز دیگر است به اینجا مربوط نیست. اجرای مقدمات حکمت ایشان می گوید مراد همین بیان است. چون اثباتا علما ذکر کرده اند پیدا است که ثبوتا هم همین علما واجب الاکرام است. این نکته ای غیر از بحث ما است.

خب این یک مطلب اول.

سؤال:

پاسخ: آنجا بحث قید آوردن نیست. آن همین است ثبوت تطابق عالم ثبوت و اثبات نیست. آن مثل همین استفاده کردیم خب چیز نیست که. دال و مدلول آنجا نداریم. به خود مدلول رسیدید کما اینکه من انشاء را همین عرض می کنم. نسبت به خود انشاء حکم همین است. عالم ثبوتی ندارد. حکمی که جعل شده است اختصاص دارد به این مورد. بیشتر از این نیست دیگر. ثبوتش هم همین است. اینجا هم قبول است. اینجا تخصیص شخص الحکم هست به خاطر اینکه حکمی که من جعل کردم به این در مورد اخبار هم همین است. یعنی اخبار و انشاء از یک جهت مشترک هستند. نفس اخبار مضیّق است. کما اینکه نفس انشاء هم مضیّق است. اخبار و انشاء جای هم دیگر هستند. یعنی اخبار من در این دایره محدوده نسبت به غیر این اخبار ندارد. انشاء من در این دایره محدوده نسبت به غیر این هم انشاء ندارد. همه این مطالب درست است. اگر مراد از تخصیص شخص الحکم اینها باشد قبول است. عرض می کنم ابهامی که در عبارت هست همین است. مراد ازتخصیص شخص الحکم یعنی اثباتا من آن چیزی را که بیان کرده ام در این دایره محدود بیان کرده ام. درست است کاملا. آن چیزی که انشآء کردم در این دایره محدود انشاء کردم. درست است اما ثبوتا آن حکمی که در عالم ثبوت وجود دارد که منشأ شده است که این اخباررات را از آنها بکنم ممکن است اوسع باشد ولی من از همه اطوال آن حکم و از همه سعه و گستره حکم نمی خواهم اخبار کنم قسمتی اش را می خواهم اخبار کنم. کما اینکه انشاء هم همین. ممکن است انشاء ثبوتی باشد به خاطر مانعی من به طور کامل آن حکم را فعلا جعل نکردم. فعلا مثلا یک حکمی جعل کردم ممکن است دو روز دیگر بقیه اش را هم جعل کنم و ملاکش هم یکی باشد. خب این یک مرحله. مرله دوم یک بد نیست همین جا این بحث را آقایان یک عبارتی دارند می گویند حمل مطلق بر مقیّد ما می کنیم. از یک طرف اگر اعتق رغبه گفته شد و از یک طرف اعتق رغبه مؤمنه گفته شد این ما اعتق رغبه را حمل بر اعتق رغبه مؤمنه می کنیم. حمل مطلق بر مقید دو تا مقدمه دارد. یکی اینکه مطلق با مقیّد منافات دارد. دوم حالا که منافات دارد جمع عرفی این است که ما در مطلق به قرینه مقیّد تصرف کنیم نه عکس. بین مطلق و مقید جمع عرفی وجود داردو آن جمع عرفی این است که مقید قرینه کشف مراد از مطلق است دون العکس. خب این دو مقدمه ای است که در بحث مطلق و مقید است. اینها می گویند که اگر مثلا اعتق رغبه مؤمنه مفهوم نداشته باشد، بین اعتق رغبه و اعتق رغبه مؤمنه تضادی نیست. وقتی تضادی نبود خب چرا اینها را بر همدیگر حمل کنیم؟ وجهی ندارد. اساسا دیگر به بحث دوم نمی رسد که ببینیم مطلق قرینه تصرف بر مقید است یا مقیّد قرینه تصرف بر مطلق است. آقایان اینجا جواب داده اند که حمل مطلق بر مقیّد شرطش احراز وحدت حکم است. حکمی که مطلق بیان می کند با حکمی که مقید بیان می کند باید احراز کنیم یک حکم را بیان می کند. خب یک حکم اگر قرار است بیان کند آن حکم یا روی مطلق است یا روی مقید است. نسبت به شخص الحکم که حکم نمی تواند به دو گونه مختلف باشد. پس بنابر این با آن قیدی که احراز وحدت حکم را قید می کنیم دیگر این ربطی به بحث مفهوم ندارد. مفهوم انتفاع سنخ الحکم است. در حمل مطلق بر مقیّد وابسته به انتفاع شخص الحکم است. یعنی آن دلیلی که می گوید عتق رغبه، آن دلیل می گوید که حکم روی اعتق رغبه مؤمنه نرفته است چون وحدت حکم دارد. آن دلیلی هم که، این حکم شخصی این حکم خاص، آن دلیلی هم که می گوید اعتق رغبه مؤمنه با توجه به اینکه حکم شخصی است معنایش این است که این حکم روی مطلق رغبه نرفته است. اینجا اینگونه بیان کرده اند. ولی به نظر می رسد که اساسا بحث حمل مطلق بر مقیّد نیازی به احراز وحدت حکم به این معنا که آقایان می گویند ندارد. بلکه نکته دیگری وجود دارد که آن نکته بحث نافی بین این دو دلیل را اقتضا می کند که بعد زمینه حمل مطلق بر مقیّد را فراهم می کند. ببینید اگر یک شخصی آمد و مشکلی دارد. می گوید ظهار کردم چه کار کنم؟ می گوید ان ظاهرت فاعتق رغبه. این آقا می خواهد وظیفه اش را در فرض ظهار بداند. اگر علاوه بر عتق رغبه وظیفه دیگری وجود داشت شارع باید بیان می کرد. چون سؤال سائل از مطلق حکمی است که بر مظاهر بار می شود. مطلق حکم همچنان که اعتق رغبه یعنی ببینید ان ظاهرت فاعتق رغبه مؤمنه دو چیز را نفی می کند. هم نفی می کند که غیر از عتق رغبه چیز دیگری هم واجب نیست. اگر قرار بود علاوه بر او صوم هم واجب بود. نفی وجوب صوم می کند. اگر قرار بود غیر از عتق رغبه یک قید دیگری هم وجود داشت. اعتق رغبه یعنی اگر شما یک عتق رغبه کردید أی ما کان کافی است. هیچ خصوصیتی در آن رغبه ای که شما می خواهید ازاد کنید نیست. بنابر این از این جمله استفاده می شود که صرف الوجود عتق رغبه من دون قید و لا شرط کافی است. نه قید بیشتری از صرف الوجود لازم است نه تکلیف دیگری لازم است. اصلا تکلیف دیگری هم وجود ندارد. این ظهور امر در کفایت صرف الوجود است. این ظهور امر از کجا آمده است؟ از این جایی که متکلّم در مقام بیان تمام واجب است. این ظهور به همان مناطی لزوم مؤمن بودن رغبه نفی می شود که لزوم مثلا صوم. می گوییم صوم هم واجب نیست. هیچ چیزی همان اطلاق مقامی که تعبیر می کنیم. هر چه می خواهید تعبیر کنید آن الفاظ خیلی برای ما مهم نیست. به همان بیان آنها هم دارد نفی می شود. ولی اعتق رغبه مؤمنه آن می گوید که نه، باید رغبه مؤمنه باشد. اعتق رغبه مؤمنه امر ظهور در وجوب تعیینی دارد. اعتق رغبه مؤمنه اگر مطلق رغبه واجب باشد و رغبه مؤمنه مثلا افضل افراد وجوب باشد نسبت به افضل افراد وجود امر تعیینی نمی شود ظاهر اعتق رغبه مؤمنه یعنی رغبه مؤمنه واجب است این صنف خاص وجوب رویش رفته است. این وجوبی که وجب عتق رغبه مؤمنه یعنی باید این باشد. نه اینکه یکی از افراد واجب هست نمی دانم افضل افراد واجب هست. حکم اینجا حکم انحلالی هم نیست. توجه بفرمایید حکم بدلی است. چون حکم بدلی است حکمی که روی صرف الوجود یک عنوان می رود به عدد افرادش دیگر اینجا منحل نمی شود. آن انحلال در حکم استغراقی است در حکم بدلی انحلالی در کار نیست و منهنا یظهر حمل مطلق بر مقیّد فقط در جایی است که مطلق و مقیّد بدلی باشند. اگر مطلق و مقیّد شمولی باشند با هم دیگر حمل مطلق بر مقیّد چون تنافی ندارند مگر مفهوم قائل شویم آن مفهوم بحث دیگری است. اگر مفهوم قائل نباشیم می گویم اکرم العلما. از یک طرف گفته است اکرم العلماء العدول. خب عیب ندارد هم علما واجب الاکرام باشند همه علما واجب الاکرام هستند عدولش هم واجب الاکرام هستند دیگر قهرا. حکم استغراقی را شما می توانید قید بزنید با قیدش هم واجب است. هم مطلق علما واجب الاکرام هست هم علمای عدول. چون قهرا حکم به نحو استغراقی که شد حکمی که روی طبیعت است اصنافش را هم می توانید شما به آن وجوب را نسبت دهیم. به خلاف حکم بدلی. حکم بدلی این شکلی نیست. اگر گفتم اعتق رغبه مؤمنه یعنی رغبه مؤمنه واجب است. مطلق رغبه اگر واجب باشد شما نمی توانید حکم را رغبه مؤمنه را واجب کنید. پس از یک طرف اعتق رغبه مؤمنه می گوید که رغبه با قید مؤمنه واجب است. این معنا دقیقا با اعتق رغبه منافات دارد. چون اعتق رغبه می گفت که تمام وظیفه شما عتق رغبه است هیچ چیزی بیشتر از این نیست. هیچ واجب دیگری نیست. حتی شخص الحکم بحث ببینید شخص الحکم هم نبود. دو واجب بودند. شارع دو وجوب برده باشد. یک وجوب روی عتق الرغبه باشد یک وجوب روی عتق الرغبه مؤمنه برده باشد. اینها با هم منافات دارد. احراز وحدت حکم هم نکرده باشد.

سؤال:

پاسخ: نه نمی شود. اینکه رغبه مؤمنه مرآه بر رغبه مؤمنه است. رغبه مؤمنه را که شما نمی توانید در مطلق رغبه استعمال کنید. رغبه مؤمنه

سؤال:

پاسخ: نه اثباتا رغبه مؤمنه به کار بردید. اینکه فرد افضل واجب نیست. اعتق رغبه می گوید که رغبه مؤمنه واجب است.

سؤال:

پاسخ: این ظهورش در وجوب تعیینی با واجب بودن آن ببینید توجه فرمایید تکیه من روی این نکته است اینکه می خواهم بگویم احراز وحدت حکمی نمی خواهد تکیه من روی این نکته است اقا جان اگر عتق رغبه خودش واجب باشد مستقلا. رغبه مؤمنه وجود دیگر داشته باشد دو تا وجود داشته باشد. وجوب دیگری هم داشته باشد به نحو تعدد مطلوب اصل عتق الرغبه یک واجب باشد و مؤمنه بودنش وجوب جداگانه داشته باشد به نحو تعدد مطلوب. اینکه می شود. تعدد مطلوب فرض کنید که شما می گویید نماز در وقت از باب تعدد مطلوب است. اصل نماز یک واجب است در وقت بودنش واجب دیگر است. شما عتق رغبه مؤمنه را اینگونه بگویید که اصل رغبه بودنش وجوب دارد قید مؤمنه بودن دیه اش هم تعدد مطلوب داشته باشد. اصلا یک واجب نیست دو واجب است. اینها منافات دارد. چرا منافات دارد؟ اعتق رغبه مؤمنه می گوید هیچ مطلوب دیگری غیر از عتق رغبه وجود ندارد. چون در مقام بیان تمام واجبات است. اگر چیزی همچنان که به همان عرض کردم به همان نکته ای که وجوب صوم را اعتق رغبه نفی می کند وجوب قید خاصی که به نحو تعدد مطلوب در عتق رغبه شرط باشد را هم نفی می کند. ملاکش یکی است. ملاکش در مقام بیان بودن نسبت تمام الوظیفه است. و منهنا یظهر علتی هم که حمل مطلق بر مقید می شود این است. می گویند ظهور مقیّد در تعدد مطلوب در اینکه این واجب عینی است از ظهور در مقام البیان بودن اظهر است. ما کشف می کنیم در مقام بیان تمام قید نبوده است. ظهور مقیّد در این که هم عتق رغبه واجب است هم مؤمنه بودنش واجب است حالا به نحو وحدت مطلوب تعدد مطلوب آن خیل مهم نیست. ظهور این که شما باید حتما رغبه مؤمنه تحویل بدهید. اگر رغبه خالی تحویل بدهید تمام واجبتان را انجام نداده اید حالا قسمتی از واجب را تحویل داده اید یا خیر را کاری نداریم. ظهور این دلیل از در مقام بیان تمام وظیفه در مطلق اقوی هست. یک شهور دیگری معارض آن است. می گوید مطلق در مقام بیان تمام الوظیفه است. نسبت به ظهور او اقوی هست. چون اقوی هست آن را می گوییم در مقام بیان نبوده است. یا اینگونه می گوییم یا می گوییم که یک قید ارتکازی داشته است که آن قید ارتکازی به ما نرسیده است. چون غالب رغبه ها مؤمنه بوده اند چون خارجا اگر آنها عتق رغبه می خواستند بکنند حتما از نوع مؤمنه اش انجام می دادند از باب و حذف ما یعلم جایزٌ، آن دلیل مقیّد کاشف از قید لبّی محفوف به کلام است. مثلا از این جور نکات من در مقام بیان حمل مطلق بر مقید نیستم. آن مقدمه دومش را چگونه تمام می کنیم و امثال اینها. این جور نکات را منشأ می شود که ما رفع تنافی کنیم.

سؤال:

پاسخ: دقت نکردید اگر شخصی که آمده است می گوید که من این خلاف را کردم. این خلاف را چه کار کنم که از گیر این خلاف در بیام. ظاهرتُ شما که ظهار کردی این کار را بکنی مشکل ظهارت حل می شود. یعنی عمدتا ظهور دلیل مطلق در بیان تمام الوظیفه با ظهور مقیّد منافات دارد و منهنا یظهر الآن وقت گذشته است فقط من این را در پرانتز بگویم حاج آقا یک موقعی این بیان را مطرح می فرمودند که بین مطلق و مقیّد چرا آقایان حمل مطلق بر مقید را در باب مستحبات نمی آورند. حمل مطلق بر مقیّد چرا در باب مستحبات نمی شود؟ فقط اختصاص به واجبات دارد. نکته اش همین است ظهور دلیل مستحب برای اینکه تمام المستحبات را می خواهد بیان کند ظهور قوی نیست. اصلا ظهور قابل توجهی ندارد. شخص می گوید که تو غسل جمعه بکن. ممکن است غسل جمعه شرایطی داشته باشد. می گوید که نماز جعفر بخوان. خب نماز جعفر مستحباتی هم درونش ممکن است باشد. مستحب است نماز جعفر با غسل باشد. نماز جعفر مستحب است که سه روز قبل آن روزه بگیرید. مستحب است که در سجده آخرش آن ذکر را بگویید. مستحب است که بعدش آن دعا را بخوانید ولی یک موقعی در مقام اصل بیان است یک موقعی بیان مراتبش است. در مستحبات شخصی که می آید و سؤال می کند از اول نمی خواهد تمام مستحبّات را تمام ریزه کاری ها را بداند.همچین ظهور نوعی وجود ندارد. حالا یک موردی یک کسی بگوید که هر چه مستحب در این وادی هست بر من بیان کن خب آنجا ظهور دارد. علتی که حمل مطلق بر مقید در مستحبات نمی شود چون نوعا ظهور در تمام المستحبات ندارد دلیل مطلق. این است که حمل می کنیم بر تعدد مطلوب. در باب مستحبات حمل بر تعدد مطلوب می شود. یک دلیل گفته است صلّ صلوه اللیل. یک دلیل گفته است صل صلوه اللیل بهذه الکیفیه الخاصه. یک دلیل گفته باز کیفیت بیشتر و قید بیشتری می آورد. این قید حمل می شود که هر کدام مطلوب فی مطلوب فی مطلوب می شوند.

سؤال:

پاسخ: نه یک حکم نه، تمام احکام این موضوع را.

سؤال:

پاسخ: نه شخص الحکم نه این یک حکم را دارد ولی اگر حکم دیگر ندارد. انتفاع سنخ الحکم است. بحث شخص الحکم نیست. می گوید این مکلف فقط این شیء در حقش واجب است. چیز دیگری واجب نیست.

سؤال:

پاسخ: این مفهوم نیست ها. یک موقعی من این مطلب را عرض می کردم مفهوم یک چیز هست متکلمی که در مقام بیان احکام موضوع هست یک انتفاعات دیگری استفاده از آن می شود غیر از مفهوم اصطلاحی آن این است که برای مظاهر غیر از عتق رغبه چیز دیگری واجب نیست. انتفاع جمیع احکام می کنیم. یعنی وجوب صوم را انتفاع می کنیم امثال اینها. خب اگر عتق رغبه مؤمنه حکم دیگری هم بود. غیر از این بود اصلا. به جعل دیگری بود. یک جعل روی عتق رقبه رفته است و یک جعل روی عتق رقبه مؤمنه رفته است. چرا عتق رقبه مؤمنه را روی جعل برده است؟ برای اینکه تعدد مطلوب داشته است. یک مطلوب اصل عتق رغبه بوده است و یک مطلوب عتق رغبه مؤمنه بوده است به طوری که شما اگر اصل عتق رغبه را آزاد می کردید یک واجب را انجام داده باشید آن یکی را در رغبه مؤمنه انجام دهید واجب دیگری را. فرض کنید من خیلی وقت ها انسان ها اینگونه است من که گرسنه هستم باید غذا بخورم. مطلوب من غذا خوردن است. غذای خوشمزه آن قید خوشمزه بدن یک مطلوب جداگانه است. اگر من غذا بخورم ولی خوشمزه نباشد اصل سیر شدن من فراهم شود. ولی غذای خوشمزه آن مطلوب فی مطلوب. به طرف می گوید که یک غذا برای من بیاور این یک. غذای خوشمزه هم بیاور. اگر از اول طرف گفت چه می فرمایید بنده در خدمت شما هستم. می گویید که غذا برای من بیاور. غذا برای من بیاور یعنی هیچ قیدی ندارد هیچ مطلوب دیگری ندارد. تمام مطلوب ظهور مطلق در تمام المطلوب بودن این وظیفه این ظهور منافات با ظهور مقید دارد ولو آن مقیّد مطلوب دیگری باشد غیر از آن مطلوب باشد. احراز وحدت حکم نمی خواهد که آن یکی از مکافات های در حمل مطلق بر مقید این است که چطوری احراز به وحدت حکم کنیم. و البته حالا این را هم بگویم این هم ربطی به مفهوم ندارد. نکته اش چیز دیگری است. مفهوم اصطلاحی انتفاع جزاء است عند انتفاع الشرط. این ربطی به مفهوم ندارد. آن این است که تمام وظیفه عند الظهار این است. و این به مفهوم و این جور بحث ها اینکه حالا غیر از ظهار هم در جاهای دیگر عتق رغبه واجب هست یا نیست به آن کاری ندارد. بله ممکن است عتق رغبه در جاهای دیگر هم واجب باشد. چیزهای دیگر است به اینها ربطی ندارد. نه به مفهوم مقیّد کار دارد نه به مفهوم مطلق کار دارد. اصلا به این بحث ها مرتبط نیست. عمده قضیه این است که ظهور مطلق در بیان تمام الوظیفه بودن با ظهور مقیّد در وجوب تعیینی داشتن عتق رغبه منافات دارد ولو آن ظهور تعیینی اش واجب دیگری غیر از این واجب باشد. ولو احراز وحدت حکم نداشته باشیم. حمل مطلق بر مقید هیچ ارتباطی ندارد به شخص الحکم هم مرتبط نیست که آقایان اینگونه تعبیر کرده اند. این را البته من اصل این مطلب را یک موقعی حاج آقا توضیح می دادند در مورد اینکه چرا در مستحبات حمل مطلق بر مقیّد نمی آید آنجا این توضیح که در اصل حقیقت حمل مطلق بر مقیّد می فرمودند از آنجا من استفاده کردم در این بحث استفاده کردم. خب حالا می خواستم تصور می کردم که امروز بتوانم بحث احترازیت قیود را هم طرح کنم. انشاء الله بعد از چیز بحث احترازیت قیود را انشاء الله شنبه بحث کنیم و در خدمت دوستان باشیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد